

تاریخ: ۱۳۸۴ / ۹ / ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

به دنبال نشر مطالب مختلف از رسانه های جمعی گوناگون در داخل و خارج کشور ، که درست و نادرست ، اشاراتی به مکتب قرآن داشته ، و از طرف دیگر با توجه به استفاده سوء و غیرمأذون از عنوان مکتب قرآن خاصاً مکتب قرآن کردستان و ایجاد آشفتگی ذهنی و سردرگمی در بین مردم ؛ شورای مدیریت مکتب قرآن در اسفند ماه ۸۳ هیأتی را تعیین کرد تا با تماسهای مستقیم و غیرمستقیم با افراد مؤثر و روشنگری و تبیین مواضع مکتب اقداماتی جدی برای رفع شبهات گوناگون و تلاش در جهت بازگشت آقای حسن امینی به مکتب قرآن یا سلب این عنوان از فعالیتهايش به عمل آورند .

از آن تاریخ تا کنون هیأت مذکور کارهایی را انجام داده که بخشی از آن - به ضمیمه - در اختیار عموم قرار می گیرد . به یاری خدا ، در صورت لزوم گزارش سایر اقدامات در آینده به اطلاع خواهد رسید .

شورای مدیریت مکتب قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای مدیریت مکتب قرآن !

با سلام و احترام ،

چند ماه پیش در پی درخواست کاکه علی به آفرید ، کاکه ماجد روحانی با آقای حسن امینی ملاقاتی داشته و پیشنهاد کاکه علی را مبنی بر :

الف - بازگشت به جمع پیروان کاکه احمد مفتی زاده با تبعیت از شورای مدیریت مکتب قرآن . و یا

ب - انتخاب عنوانی دیگر غیر از مکتب قرآن برای فعالیتهای خود ، (به دلیل تعارض آن فعالیتهای با حرکت دینی کاکه احمد .)

به وی ارائه می دهد . او نیز هرگونه اقدام در این زمینه را به بحث با اینجانبان در حضور کاکه ماجد و اشخاص مورد تایید ایشان منوط می کند - مطلبی که سه سال قبل نیز پیشنهاد کرده ، اما عملاً از آن انصراف داده بود - کاکه ماجد این بار هم مانند بار اول ، از پیشنهاد وی استقبال می کند و در این باره چند نامه میان ایشان و آقای امینی رد و بدل می شود که کاکه ماجد رونوشتی از آن مکاتبات را به اینجانبان داده است .

اینک مجموعه ی مذکور - به دلیل ارتباط آن با کل مکتب قرآن - به آن شورای محترم تقدیم می گردد .

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر محترم ایمانی کاکه ماجد روحانی! سلام علیکم

با آرزوی خیر و سعادت‌مندی برای شما و همه ی تلاشگران صادق عرصه صلح و دوستی خداپسندانه و راستین اینک راجع به پیشنهاد وساطت و حکمیت توسط خود شما همراه چند کس دیگر از اشخاص آگاه به داوری اسلامی و بی طرف که به تاریخ ۲۵ / ۲ / ۸۴ با مراجعه به منزل کاک حسن امینی مطرح کرده بودید عرض می شود :

همچنانکه آن روز نیز گفته شد ، ما از این امر استقبال می کنیم ، دقیقاً دو روز قبل از آن بود که گفتگوی رو در رو را با برادران مکتب قرآن تحت نظارت ، - در حضور حکم - به جناب حاج ماموستا ملا محمد امامی که به منظور بازگرداندن فضای دینی تفاهم و تعاون از سقز به سنج آمده بودند پیشنهاد و به ایشان نیز اعلام کردیم ، که مایلیم با آن برادران و همکاران سابق بنشینیم و بشیوه ای اسلامی بحث کنیم ، تا حقیقت از پس پرده های ظلمات هواها با تابش اشعه ی خورشید تابناک (ما أنزل الله) به درآید و خود را بنمایاند که « و من لم يحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون ، ... و من لم يحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون ، ... و من لم يحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون » مائده آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ - آری هر آنکس که به ما أنزل الله (قرآن) حکم نکند پس آنان کافرنند ، ... ستم کارند ، ... فاسقند .

آن روز این مطلب بشما هم عرض شد ، و شما اسم خود و حاج ماموستا امامی را برای حکمیت ذکر کردی و گفتی : بیایید کسانی دیگر را که بی طرف هستند و ایجاد حساسیت نمی کنند نیز معرفی کنید . اکنون عرض می شود : ما هم حکمیت شما دو نفر را قبول داشته و همراه با شما آقایان ماموستا ملا محمد برده ره ش بانه و دکتر مصطفی خرم دل و کاک هادی مرادی را نیز معرفی می نمائیم که بی طرفی و عدم ایجاد تنش از سوی ایشان محرز است . و از بابت آگاهی دینی و صلاحیت قضاوت ، و عدم حکم به غیر ما أنزل الله نیز همینطور . البته سه شرط دیگر مطرح شده با حاج ماموستا امامی یعنی ۱ - ضبط مباحث آن

جلسه یا جلسات و در اختیار دو طرف بودن نوارها ، ۲ - بعد از کتاب و سنت استفاده از مطالب فقط مکتوب و مضبوط مرحوم کاک احمد نه نقل قول های این و آن ، ۳ - حضور اشخاص اولیه و تصمیم گیر دو مجموعه ، بجای خود باقی می باشند . اگر اکثریت داوران محترم هر کدام از شروط را نامشروع دانستند ما از آن صرفنظر خواهیم کرد . در پایان موفقیت شما را در این امر مهم از خداوند متعال خواستاریم .

از طرف شورای مکتب قرآن کردستان :

۱ - حسن امینی از سنندج ، ۲ - عمر محمد امینی از بانه ، ۳ - محمد یوسفی از جوانرود .

به ناو خوا

برای گه وره م ، کاکه حسن گیان ! سه لام

سلامت و سعادتتان را از خدای دانای توانا مسالت دارم

با تشکر از نامه مورخ ۱۹ / ۳ / ۸۴ تان ، از اینکه اصل موضوع داوری را دوستانتان هم پذیرفته اند خوشحالم . لازم می دانم چند نکته را - جهت رفع هرگونه شبهه - روشن کنم :

۱ - در پاراگراف سوم ، سطر دوم نامه تان ، عبارت « ما هم حکمیت شما را قبول داریم » چنین دلالت دارد که گویا طرف دیگر آن را قبلاً پذیرفته است ! در حالیکه بنده آن روز برای ابلاغ موضوع دیگری آمده بودم و پیشنهاد داوری - طبعاً با شرایط مورد نظر خودم - بالبداهه بود ؛ و مانند آنچه سه سال پیش در حضور کاک عبدالله عرض کردم ، نخست با شما مطرح گردید . و ای کاش همان سه سال پیش پذیرفته بودید .

۲ - در مورد پیش جمله ی « بعد از کتاب و سنت » - که در شرط دوم آورده اید - راستش قدری تعجب کردم ؛ چرا که در همان جلسه حضوری ، بنده به تفصیل دستور جلسه داوری را توضیح دادم و شما به فراست دریافتید و تایید کردید . اکنون چرا مکتوب مغایر است ؟ حق دارم گله مند باشم .

توجه فرمایید ! مهم است که هدف از اقدام خود را گم نکنیم و به اصطلاح سیاق ذهنی داشته باشیم . بحث از کتاب و سنت در آن جلسه بدان ماند که جمعی - فی المثل - بر سر تفسیر یک فیلم سینمایی اختلاف نظر دارند ، بروند راجع به صنعت سینما و یا حتی حس بینایی صحبت کنند ! آیا چنین بحثی پایانی هم دارد ؟ نتیجه به جای خود .

کاکه حسن گیان ! اگر قصد حل اختلاف است - که انشاءالله هست - باید مورد یا موارد اختلاف را وجهه ی نظر داشته باشیم . اینجا اختلاف برسر دو نوع برخورد و موضعگیری نسبت به دلالتهای فردی است که هر دو موضع ، ادعای پیروی از آن دارند . لذا بدیهی است که دستور جلسه تنها و تنها بررسی انطباق یا عدم آن از سوی هر یک از این دو موضوع باشد با هر آنچه - به قول شما - به صورت مکتوب و مضبوط از مرحوم خالوئه حمه د داریم .

از طرف دیگر وقتی اذعان به پیروی از آراء و نظریات آن شادروان ، اکنون به ادعا درآمده و دست بر قضا موجب اختلاف نیز همین موضوع است ، چنانچه هر یک از طرفین جایی مدعی وجود تباین میان آن آراء و نظریات با کتاب و سنت شود ، اصل پیروی از سوی همان طرف منتفی می گردد و اختلاف خود به خود - البته به نوعی دیگر - همانجا رفع شده است .

به این ترتیب از بدیهیات است که در جلسه ای با هدف فوق الذکر ، طرح موضوع کتاب و سنت و بلکه توحید ، ایراد منطقی دارد ، حشو است و در نهایت موجب نقض غرض می شود .

اما ترکیب داوران :

- ۱ - جناب ماموستا امامی را زحمت می دهم و به حضورشان دلگرمم .
 - ۲ - ماموستا ملا محمد « به رده ره ش » را سعادت آشنایی ندارم و طبعاً نمی توانم بپذیرم .
 - ۳ - کاک مصطفی خرم دل - که استاد بزرگوایم بوده و دوست عزیزم هستند - تردید دارم بپذیرند ؛ چرا که اصولاً در چنین زمینه هایی وارد نشده و احتمالاً نمی شوند .
 - ۴ - مرادم کاک هادی مرادی ، البته که حضورشان غنیمت است .
- در هر حال اگر که - به فرض - هیچیک از آقایان فوق الذکر شرکت در این داوری را نپذیرند ، بنده به تنهایی این امر خیر را - انشاءالله - پیش خواهم برد .
- در پایان خدمت خدیجه خانم سلام و عرض ادب دارم و از محبت و پذیرایی آنروزشان سپاسگذارم . همچنین سلام و احترام مرا به حضور برادران نادیده ام ، آقایان : عمر محمد امینی و محمود یوسفی ابلاغ فرمایید .

با احترام : محمد ماجد مردوخ روحانی

۸۴ / ۳ / ۲۲

رونوشت : آقایان : کاکه فواد مردوخ روحانی و کاکه سعدی قریشی ، جهت ابلاغ

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر گرامی و ارجمند ، کاکه محمد ماجد مردوخ روحانی ! سلام علیکم
با آرزوی سعادت و بهروزی شما از درگاه ایزد منان ، ضمن قدردانی از ابراز لطف
و احساس مسئولیت جنابعالی ، پیرو نامه مورخ ۱۹ / ۳ / ۸۴ و بازگشت به نامه مورخ
۲۲ / ۳ / ۸۴ حضرتعالی توجهتان را به موارد ذیل معطوف می داریم .

۱ - نویسنده نامه مورخ ۱۹ / ۳ / ۸۴ ، « شورای مکتب قرآن کردستان » بوده و سه نفر از
برادران اعضای شوری از جمله کاک حسن امینی به نمایندگی از آن ، نامه را امضا کردند .
در جوابیه شما به خلاف رویه معمول ، به جای مورد خطاب قرار گرفتن نویسنده نامه یعنی
« شورای مکتب قرآن کردستان » فقط کاک حسن امینی مخاطب گشته است . این عمل
شما ، باعث متبادر شدن این سوال به اذهان می شود که : آیا جنابعالی ، موجودیت جمعی
جمعیه از پیروان و شاگردان و منسوبین مرحوم کاک احمد مفتی زاده « رحمه الله » را تحت
نام « مکتب قرآن کردستان » قبول دارید یا خیر ؟ در صورت قبول ، لازم بود پاسخ شما
خطاب به « شورای مکتب قرآن کردستان » نوشته می شد نه خطاب به یکی از اعضای آن ،
و اگر پاسخ منفی است اساساً تشکیل جلسات و رجوع به حکمیت و داوری جهت حل
اختلافات دو جمع ، سالبه به انتفای موضوع است . این در حالی است که شما طرف ما را به
عنوان مجموعه ای متشکل قبول دارید و در مراجعه مورخه ۲۵ / ۲ / ۸۴ به منزل کاک حسن
فرمودید : آن جمع مرا فرستاده اند ، آنان چنان و چنین گفته اند . ناگفته پیداست یک فرد
نمی تواند به شما زحمت بدهد و بقبولاند که با آنچه پیامی ! آن هم در رابطه با فعالیت
دینی صدها نفر پیش کسی بروید . این موضعگیری - متأسفانه - نافی بی طرفی مورد تأکید
خود شما برای حکمیت است ! یادآور می شود : مجموعه مکتب قرآن تأسیس شده توسط
کاک احمد مفتی زاده در قبل از انقلاب ؛ از سال ۱۳۷۵ به صورت دو مجموعه مجزی از
یکدیگر عمل می کنند . که یکی تحت عنوان « مکتب قرآن » یا « مکتب قرآن سنندج » و
دیگری به عنوان « مکتب قرآن کردستان » فعالیت نموده و ما در مجموعه دوم دارای کار و
فعالیت جمعی بوده و به صورت شورایی اموراتمان را رتق و فتق می نمایم . هم چنین

دیدگاهها و نقطه نظرات خود را جزوه ای به نام « دیدگاه » به صورت علنی اعلام داشته ایم که نسخه ای از آن ، جهت اطلاع ارسال می شود .

۲ - اصل حکمیت و الزامات آن از همان ابتدای بروز اختلافات ، از سوی حرکت « مکتب قرآن کردستان » پذیرفته شده و بارها به طرف مقابل پیشنهاد شده است . بنابراین قبول این قضیه تازگی ندارد . به عنوان مثال در نامه شماره ۱۱ مورخه ۲۵ / ۴ / ۱۳۷۹ به پذیرش اصل حکمیت تصریح شده است . این نامه در مجموعه ای تحت عنوان « توافقنامه و نامه های پیرامون آن » منتشر شده است نسخه ای از آن جهت مزید اطلاع پیوست نامه است .

۳ - شما به عنوان سفیر « مکتب قرآن » به منزل کاک حسن تشریف آوردید . پرواضح است سفیر آنچه را که به وی سپرده شده است ، بیان می دارد و لاغیر . لذا از بدیهیات است که تصور نماییم ، هر آنچه را که بیان می فرمایید ، از سوی طرف مقابل نیز مورد پذیرش قرار گرفته باشد . اگر غیر از این باشد ، تا زمان اعلام قبول از سوی طرف دیگر ، بحث از آن و تعیین شرایط در این مورد بی فایده است . از دیگر سوی ، کاک حسن چندین بار و با صراحت کامل به شما یادآور شده اند که ما جمعی و شورایی در این مورد تصمیم گیری می کنیم و بدون رأی و نظر شوری ، پاسخی داده نخواهد شد . اعلام پاسخ مکتوب بعد از ۲۵ روز نشان واضح از آن دارد که ایشان به تنهایی تصمیم گیری نکرده و نخواهد کرد . لذا با عنایت به شورایی بودن کلیه امور « مکتب قرآن کردستان » اعلام جواب ، تنها در صلاحیت شوری است و لاغیر . دلیل روشن این امر ، به درازا کشیدن هر بار پاسخ به جنابعالی بوده است که در آن مدت شورای عام مکتب قرآن کردستان - نه تنها شورای سنندج - تشکیل جلسه داده و برای شما پاسخ تهیه کرده است . به خلاف گردانندگان « مکتب قرآن » که هم در مراجعه حاج ماموستا امامی به آنها (۲۳ / ۲ / ۸۴) و هم کاک برهان امینی (۲۷ / ۳ / ۸۴) در همان جلسه ! و از طرف غیر اعضای شورا !!! از طرف آن مکتب به آنان پاسخ قطعی و نهائی داده شده است !

- ۴

الف) با بررسی کتب فقهی گذشته و حال و مراجعه به قوانین حقوقی و جرائی جوامع مختلف بشری درمی یابیم که رجوع به داوری و قبول حکمیت از دیرباز رایج بوده و یکی از

طرق اساسی و مؤثر در حل اختلافات و فصل خصومت بوده و هست. همچنین برای داور و حکم و شیوه و کیفیت داوری راهکارهایی ارائه و شرایطی تعیین شده است. از جمله این شرایط، این است که: حکم و داور باید با استناد به منابع و قوانین موجود و مقبول، رأی دهد. در این صورت صرفنظر از نتیجه، طرفین ملزم به تبعیت از تصمیم و رأی و نظر او هستند. از سوی دیگر، قاضی یا حکم باید از علم قضا و منابعی که بر اساس آن قضاوت می کند، آگاهی داشته باشد. اساساً در وهله اول علم به مورد یا موضوع اختلاف شرط قاضی شدن نمی باشد. به دیگر سخن، قاضی یا حکم، ابتدا از رموز و فنون علم قضا اطلاع حاصل نموده و در مسند قضاوت قرار می گیرد. سپس در مقام قضاوت با شنیدن ادعای طرفین و بررسی ادله و مدارک ارائه شده از سوی آنها، و تطبیق آن با منابع و قوانین پذیرفته شده، علم لازم را حاصل می نماید و چنانچه ادعای هر یک و انطباق آن را با منابع و مقررات معهود نزدیکتر یافت، به آن حکم می نماید. حال در « ما نحن فیه » نیز لازم است ابتدا مبانی که داور و حکم بر اساس آن حکم می کند. کاملاً روشن شده و اعلام گردد و مورد پذیرش طرفین هم قرار گیرد.

ب) همانطور که در پایان صفحه دوم ذکر کرده اید « اینجا اختلاف بر سر دو نوع برخورد و موضعگیری نسبت به دلالتهای فردی است که هر دو موضع، ادعای پیروی از آن را دارند » حال اینکه دلالتها یا آراء و نظرات از دو وجه خارج نیست: ۱) آراء و نظرات کاک احمد، تبیینات وی از دین مبین اسلام، به مقتضای شرایط زمانی و مکانی ... آن است. ۲) و یا هیچ گونه ارتباطی با اسلام ندارند؟! حسب ارشادات و دلالتهای فراوان آن مرحوم، ما معتقدیم شق اول در خصوص آراء و افکار وی صدق می کند. به عبارت دیگر کاک احمد بنا بر تکلیف دینی خود به عنوان مصلح و مجتهدی آگاه به دین، تبیینات ارزنده ای از کتاب و سنت را به جامعه عرضه نموده اند. کما اینکه خود آن بزرگوار در وصیتنامه اش چنین وصیت می کند: « ... آخر، عزیزانم آنچه من می گویم، دو قسمت است: ۱ - مسایلی از مسلمات دین (غیر از مسائل معلوم مدون: مانند فقه و کلام و ...) که کار من فقط این است که: به ظن خود تشخیص می دهم که: امروز، وضع شما، و شرایط جامعه، اقتضای طرح

فلان ، یا فلان مسئله را دارد ؛ و فردا مسائلی دیگر را . ۲ - آنچه با استفاده از زحمات دانشمندان گذشته و حال ، و مراجعه مجدد به کتاب و سنت ، استنباط می کنم ... » .

ج) کاک احمد در نوار هفتم از شماره ۲۴۳ مورخ ۹ / ۱۰ / ۱۳۶۹ چنین می گوید « ... بیان بیژره خواهیش یان لی ئه که م : به یه که و جه مه و بن . ئه وانه وا فره به له دن له عولوم ئیسلامی ، له کیتاب و سوننه ت باش باش : مه سه له ن : من یه ک که لیمه م و تگه هه ر یه ک که لیمه ، مه نزورم یه ک ئه سل موهیم « اصول الفقه » ه ، ده ی تا توئه وه نه زانی ، تا تو ديقه ت نه که ی ، موته وه جیه نه بی ، خاس لی حالی ناوی ... » .

وی هم چنین در نامه شماره ۵ بند ۱۰ چنین می نویسد : « چاره مصون ماندن از اشتباهات و اعمال و اقوال گذشته ام ، نوشتن آنها و بعد مرور بر آنها (و نیز نوشته های سابق) و تصحیح آنهاست . اگر خودم فرصت یافتم که بسیار خوب ، و الا جمعی از صلاحیتدارانی که « لا یخافون لومه لائم » با دقت در کتاب و سنت و نیز سایر بحثهایم این زحمت را بعهده گیرد . » .
د) در باب ویژگی قیاس مع الفارق گفته می شود که میان مقیس و مقیس علیه هیچ گونه ارتباط و اشتراکی وجود نداشته باشد .

حال با عنایت به بندهای چهارگانه فوق الذکر ، عرض می شود که : اساس و منشأ افکار و آراء مرحوم کاک احمد ، قرآن و سنت نبوی است . پس روشن است که مبنای تشخیص صحت و سقم ادعاهای طرفین نسبت به موضوع اختلاف که همان نوع تلقی و برداشت از آراء و نظرات ایشان است ، در وهله اول و طبق اعلام صریح خود وی ، قرآن و سنت است (مطالب نوار شماره ۲۴۳ و نامه شماره ۵ بند ۱۰) و سپس آراء و نظرات مکتوب و مضبوط خودش . و صد البته به اقرار خود ایشان که ما نیز با دلالت او آنرا باور داریم ، غیر از خدا و رسول او ، هیچ کس مصون از خطا و اشتباه نبوده و نیست و شخص کاک احمد هم از این قاعده مستثنی نمی باشد . لذا در صورت وجود اشتباه یا تباین در آراء و نظرات عموم دانشمندان اسلامی ، مبنای تصحیح و تشخیص صرفاً قرآن و سنت رسول مکرم او می باشد . و چنین اعتقادی برخلاف مرقومه جنابعالی ، نافی تبعیت از آنان از جمله کاک احمد نبوده و اتفاقاً عین تبعیت می باشد . به همین دلیل علم و اطلاع نسبی داوران به منابع مذکور از الزامات داوری در موارد مختلف فیه می باشد . تذکر این نکته حائز اهمیت است که

مهمترین خطری که عقیده هر مسلمانی را تهدید می کند ، و حتی ممکن است بعضاً - در صورت فراهم شدن شرایط - وی را از دایره اسلام خارج کند ، تجاوز از مرز توحید به سوی شرک است . شخص کاک احمد در نوارها و نوشته های گوناگون ، به کرات این خطر را گوشزد نموده است . از جمله در وصیت نامه اش چنین می فرماید : « و اگر چنان تعصبی در شما پیدا شود که بطور تقلیدی ، نظرات مرا از نظرات یک انسان ، بالاتر و در ردیف کتاب و سنت و حجت مطلق بپندارید ؛ دیگر بخواهید یا نخواهید تدریجاً به شرک فرقه گری و مذهب سازی دچار خواهید شد ... » لذا تبعیت از کاک احمد و تعیین جایگاه برای او و آثارش ، باید با در نظر داشتن ضوابط مسلم دینی صورت گیرد و اتفاقاً این یکی از مهمترین موارد اختلاف است . پس قیاس آراء و نظرات کاک احمد با یک فیلم سینمایی از نوع قیاسهای مع الفارق بوده و طرح آن صحیح نمی باشد چراکه آراء و نظرات کاک احمد با دو مرجع مذکور مرتبط ، و مستنبط از آنها می باشد . حال طبق نص صریح و محکم قرآن مسلمانان در اختلافات و منازعات خود در هر امری کوچک یا بزرگ اعم از امور مادی و معنوی ، باید آنرا به قرآن و سنت عرضه کنند و بسنجند .

« یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فإن تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیراً و احسن تأویلاً » ۵۹ نساء . - ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (با تمسک به سنت او) اطاعت کنید و از صاحبان امر (اهل حل و عقد = اجماع) از خود فرمانبرداری کنید ، و اگر در چیزی نزاع و اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آنرا به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید ؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید . این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت برای حل اختلاف) برای شما بهتر و نیک فرجام تر است . -

و لذا اعلام می داریم بدون استناد به کتاب و سنت ، حکمیت هر داوری حکم به غیر ما انزل الله بوده و مشمول حکم آیات مذکور در نامه شماره ۱۵ مورخه ۱۹ / ۳ / ۸۴ خواهد بود .

۵- در خصوص داشتن سیاق ذهنی و توجه نظر به موارد اختلاف ، اتفاقاً این نکته از همان اوایل شروع اختلافات ، مد نظر ما قرار گرفته و در همان نامه مذکور در بند ۲ این نوشتار ، جزو شروط طمان در جهت رفع اختلافات ذکر شده است .

۶- در خصوص اظهار نظر پیرامون پذیرش یا عدم پذیرش شخص یا اشخاصی بعنوان داور و حکم ، به عرض می رسانیم که : مرجع صلاحیتدار در خصوص تعیین شرایط و ویژگی داور و حکم و اینکه چه کسانی حق حکمیت دارند یا ندارند ، خود داوران محترم نیستند . شرایط و خصوصیات داوری در منابع دینی و حتی قوانین و مقررات وضعی و قراردادی بشر قید شده که از جمله مهمترین آنها ، حکم بر اساس منابع اصلی و هم چنین بی طرفی است . لذا این قول شما که فلان شخص را بعلت نا آشنائی یا هر علت دیگر بعنوان همکار در امر داوری نمی پذیریم ، مستند به دلیل نبوده و قابل قبول نمی باشد . باز هم - متأسفانه - در اینجا نیز بی طرفی نقض شده است ! زیرا قبول یا عدم قبول داور یا داوران از حقوق طرفین می باشد آنهم با ادله مشروع . اساساً ذکر چهار نفر حکم در آن نامه مورخ ۱۹ / ۳ / ۸۴ من باب ذکر نمونه بوده و الا شورای مکتب قرآن کردستان داوری کلیه علما و آگاهان متعهد به اصول و موازین دینی و آشنا به کتاب و سنت در سراسر ایران و حتی خارج از ایران را قبول داشته و اعلام میداریم : در حضور آنها و در ملأ عام و با ضبط ویدئوئی ، حاضر به مناظره و مباحثه در خصوص موارد مختلف فیه هستیم و در نهایت قضاوت آنان را قبول می نمایم .

۷- رونوشت نامه را برای آقایان فواد مردوخ روحانی و سعدی قریشی فرستاده اید . راستی اگر امور طرف مقابل به صورت شورایی است ، باید رونوشت به شوری ارائه می شد نه دو نفری که حتی عضو شوری نیستند . این اقدام شما این شبهه را به ذهن متبادر و آنرا به یقین نزدیک می کند که اساساً در جمع مقابل شوری هیچ گونه نقشی نداشته و ندارد .

در خاتمه مجدداً از دلسوزی و اخلاق کریمانه ی جنابعالی کمال تشکر و قدردانی را اعلام می داریم . به ویژه نسبت به برادر بزرگمان کاک حسن عزیز که در مکتوب و حضور ، برخورد شما با وی ستودنی بوده است . چون با احترام گذاشتن برای برخورد نوشته های مرحوم کاک احمد در رابطه با کاک حسن - که ذیلاً نمونه هایی از آن ذکر می شود - ، همه ی ما نیز هرگونه رعایت ادب و احترام و محبت نسبت به او را ، از آن خود می دانیم و

همچنین خلاف اینها را ، اهانت و بی حرمتی نسبت به مجموعه ی افراد « مکتب قرآن کردستان » تلقی می کنیم .

[نامه خصوصی کاک احمد برای کاک حسن در مورخه ی ۱۳۶۹/۱۲/۱۵] که در آن :
الف) خطاب به او می گوید : « کاکه گیانه که م ! چیت له ته ک ده رو ده رونی خواه ت کرده ، وا ئاوا ره حمه تی خواهی نه رژی به سرتا و دلت ، هه ر له به ره وه گه رمتر و به حالتی نه بی . به راستی ، گیانه شیرینه که م ! جار بو جار که نه ت بینم ، زورتر دلم پیت خوش نه بیت و چاوم پیت روشن نه بیته وه ، یاخوا له لای خوا و خاسانی خواهش ، روژ بو روژ ، جوانتر و خوشه ویستر بی . » ب) نیز در همان نامه او را خطاب مجدد کرده و می گوید : « شه وق و حالی گه رم و خوشی تو ، دلی منیشی وه کول هیناوه و ؛ به و حاله وه ، خه ریکم قاقه زت بو نه نوسم . »
والسلام علی الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه .

از طرف شورای مکتب قرآن کردستان :

۱- عزت حلاق از سندج ۲- عمر محمد امینی از بانه ۳- محمود یوسفی از جوانرود

وه ناو خودا

در آمد : ناچارم اعتراف کنم که با کمال تأسف آنچه در این یکی دو ماه دستگیرم شد ، وجود دنیا دنیا فاصله میان دو طرفی است که به نامهای مشابه و با ادعای پیروی از کاک احمد مفتی زاده فعالیت دارند . استراتژی این دو طرف از اساس متضاد است و چنانچه خواست قلبی به رفع اختلاف از هر دو سو حاکم نشود ، در گذر زمان ، شکاف و فاصله عمیقتر و بیشتر خواهد شد .

کاکه چه سه ن ! سلام علیکم

همواره خواهان تندرستی و بهروزیتان هستم .

اجازه بدهید به پاسخ سؤالات و رفع برخی ابهامات پردازم :

چرا شما را مخاطب می گیرم ؟

به نظر می رسد لازم است سابقه ی این جریان را از آغاز مروری بکنیم . حدود سه سال پیش - به صورتی کاملاً اتفاقی - منزل جناب کاکه مهدی قریشی ملاقاتی داشتیم و جناب عالی در حضور ایشان و کاک عبدالله - اخویتان - از بنده خواستید جهت رفع کدورتها اقدام کنم . این درخواست البته شخصی بود و بنده در باب مشورتی و یا بالبداهه بودن آن اطلاعی و اصولاً اعتنائی نداشتم . اما اینک که موضوع را مرور می کنم ، بعید می دانم قبلاً در این باره با کسی و یا کسانی مشورت کرده باشید ؛ لذا حق داشتم و دارم که مسأله را کاملاً شخصی انگارم نه شورایی !

در هر حال ، پاسخ دادم که من بی مایه ی بی نوا با کدام بضاعت بدین کار دست یازم ؟ گفتید : اعلام می کنم که مورد وثوق من هستی و می دانم که کاک فؤاد و کاک سعدی هم قبولت دارند . اینجا هم اسامی طرف مقابل گفتگو را شما مطرح کردید . بگذریم .

عرض کردم : مورچه وار به کارهایی مشغولم و سخت در مضیقه ی زمانم و روا نیست با این وضع ، عمر را بر کار بیهوده بگذارم .

پرسشی انکاری مطرح کردید که : آیا چنین کاری را بیهوده می دانی ؟
گفتم : بدون ضمانت اجرایی فرجام دیگری ندارد ؛ مگر اینکه طرفین تعهد نامه ای را امضا کنید که در نهایت رأی مرا پذیرا باشید .
پرسیدید : اگر آنان امضا نکردند چه فایده ؟
عرض کردم : شما امضا کنید ؛ در آن صورت تعهد می کنم و می نویسم که تا آنجا توان و امکان قلم و زبان دارم - بدون هیچ ملاحظه ای - ماجرا را بر ملا کنم .
طبعاً اینجا هم تصدیق می فرمایید که کاکه فؤاد و کاکه سعدی آن هنگام هیچ اطلاعی از قضیه نداشتند .

علی ای حال قبل از خداحافظی قرارمان این شد که شما پاسخ بدهید .
در اولین فرصت موضوع را با آقایان مطرح کردم و در کمتر از یک هفته اعلام آمادگی ایشان را برای امضای چنین تعهدنامه ای و شرکت در چنین گفتگویی دریافت داشتم ؛ اما پاسخ شما ماند به عهده ی تعویق ؛ تا اینکه چندی پیش - به طوری که عرض کردم - دوست عزیزم کاکه علی به آفرید به محل کارم آمدند و خواستند خدمت شما بیایم و پیغامی را برسانم که مخاطب آن منحصراً شخص شما بود که رساندم . اگر از جزئیات بگذریم ، بحث حل اختلاف و داوری را باز شما مطرح کردید ؛ تحت این عنوان که دو روز پیش جناب حاج ماموستا امامی نزد شما آمده اند - که البته بنده اطلاع نداشتم - و جناب عالی آن بحث را به صورت پیشنهاد با ایشان در میان گذاشته اید . بنده هم پیرو آن و با سابقه ای که عرض کردم ، در حقیقت تجدید مطلع نموده و آن سخن شاید فراموش شده را یادآوری کردم . شما این بار موافقت شخصی خود را اعلام داشتید ؛ اما گفتید که به جمعی وابسته اید و صحیح نیست که بی اطلاع آنان پاسخ نهایی بدهید . بنده هم پذیرفتم و باقی ماجرا ...
این بود خلاصه ی آنچه گذشت و بدین ترتیب ماجد ، با احساس مسئولیت نسبت به دوستانی که - درست یا غلط - قبولش دارند و اکنون - به هر دلیل - میانشان کدورتی پیش آمده ، طبیعی است که با اشتیاق بپذیرد و بکوشد که هرچه زودتر و ریشه ای تر اقدام به رفع این کدورت نماید ؛ همکار انتخاب کند ؛ شرط بگذارد و همه ی تمهیدات را برای ایجاد

فضایی دوستانه به کار گیرد و با خلوص نیت ، دل به فضل و کرم و یاری ذات باری ببندد و امیدوار باشد شجره ی خبیثه ی تفرّق و اختلاف را ریشه کن کرده ، بذور دوستی بیفشاند .
این صورت را با آنچه از فحوای نامه ی اخیرتان بر می آید مقایسه کنید که : فقیر سراپا تقصیر به قضاوت بین افرادی بنشینم که نامشان را هم نشنیده ام و هرگز مرا ندیده اند ؛ تازه برایشان شرط و شروط هم ردیف کنم ! مگر بنده کدخدای ده یا کلانتر محلم ؟ و اصولاً من خلوت گزیده را چه به این - به قول شما - رتق و فتق ها ؟

ممکن است برسید : چرا پس از دریافت نامه ی نخست چنین استنباطی نداشتی ؟
باید عرض کنم : از قضا ، در آن نامه که مرا مخاطب قرار داده و از صیغه های مفرد « گفتمی » و « کردی » استفاده کرده بودید ، همین معنی مورد نظر خود را دریافتم . اینکه کاکه حسن ، ماجد را چنین خطاب کند - با قدری مسامحه - پذیرفتنی است ؛ چه در غیر این صورت چگونه باور کنم جمعی که اکثراً مرا ندیده اند و دلیلی هم برای بی احترامی ندارند ؛ تا این اندازه بالاتفاق با انشای فارسی بیگانه باشند که ندانند چنین عباراتی هیچ مؤدبانه نیست ! ؟

از اینها گذشته ، باور کنید درک نمی کنم که چرا برایتان قابل قبول نیست که ماجد به خاطر دوستی (کاکه عه لی به آفرید) کاری ولو دشوار انجام دهد ؟ کجا گفته ام آن جمع مرا فرستاده اند ؟ تا این زمان چه ارتباط کاری و فکری - جز دوستی با پیروان کاکه نه حمه د داشته ام ؟ چگونه سفیر مکتب قرآن شدم ؟ دست کم به سطر دوم نامه ی اولتان مراجعه کنید و ببینید که خود مرا حکم و واسطه خوانده اید . در فاصله ی این دو نامه چه اتفاقی افتاد که در نامه ی دوم سفیر شدم ؟ چگونه به این سادگی دیگران را تکذیب می کنید ؟ شما که به استناد صفحه ی ۲ ، پاراگراف ۲ ، سطر اول نامه ی اخیرتان ، بر کتب فقهی گذشته و حال و قوانین حقوقی و جزایی جوامع بشری (!) احاطه دارید ، کجا دیده اید که نخست به کسی اعلام وثوق و اعتماد کنند و او را در موضع مسئولیت قرار دهند ، سپس بدو یادآور شوند که فقه نمی داند ، حقوق نخوانده است ، رموز و فنون علم قضا سرش نمی شود و اساساً بی طرف هم نیست !
اما دلیل دیگری برای مخاطب قرار دادن شما :

درست است که بنده در سلک شاگردان و پیروان کاک نه همه دنیستم و همواره خود را از این ادعا به دور داشته‌ام. درست است اهل "من آنم که رستم جوانمرد بود" نیز نبوده‌ام و اگر ایشان - از سر حسن ظن - گاهی من بی‌مقدار را نواخته‌اند هرگز بدان تفاخر نکرده، مستند قرار نداده و از قبلش کسب اعتبار ننموده‌ام و همین‌جا اعتراف می‌کنم که آن نوازشها ناشی از حسن ظن مفرط ایشان نسبت به عموم و به انگیزه‌ی تشویق به خیر بوده است و الا مرا به هیچ روی شایستگی چنین نوازش‌هایی نبوده و اینک نیز نیست.

اما کیست که آن بزرگوار و این کمترین را بشناسد و نداند که از آوان کودکی آغوش پر مهرش را دریافته‌ام و از روزی که دست راست و چپم را باز شناخته‌ام، از بذل جان نیز در قدمش دریغ نداشته‌ام.

به قول شاعر:

نه م‌خوشه و یستیه ی له دلی پر په ژاره ما تیکه ل به شیر مژیم و له دووی گیان نه چپته ده ر
با روحیاتش به خوبی آشنایم و از جمله نیک می‌دانم که تا چه اندازه تفرقه و اختلاف بین نوع بشر روحش را می‌آزرد؛ چه جای چند دستگی مسلمانان و دردناکتر از همه، دو دستگی بین مدعیان پیروی و شاگردیش. خودتان را جای من بگذارید! آن همه ادعای دوست داشتنش کجا، قبول و تأیید ناگوارترین و آزاردهنده‌ترین جریان در دل حرکتش کجا؟

این دو دلیل بنده برای مخاطب گرفتن شخص شما. اکنون پرسشی پیش می‌آید:
شما چگونه این اصل اخلاقی را ترک کردید و پاسخ نامه‌ای را که تنها مخاطبش بودید، به دیگران سپردید؟ تصور می‌فرمایید نقل دو عبارت از مرحوم کاک نه همه د، آن هم در ارتباطی گسسته با اصل موضوع، چنین عملی را توجیه می‌کند؟
بحث از گسستگی شد، اجازه بدهید موضوع "سیاق" را بیشتر توضیح دهم؛ چه از پاسخ مربوطه پیداست که معنی آن و مقصود بنده درک نشده است.

سیاق را در نوشتار، پیوستگی هم می‌گویند و آن عبارت است از پایبند بودن نویسنده در هر جمله و پاراگراف به غایتی که مورد نظر نوشتار است. اگر باز هم مصداق قیاس مع الفارق (!) نباشد، مثالی می‌زنم: راننده‌ای سنج را به قصد مثلاً سقز ترک می‌کند.

روشن است که در هر لحظه باید مقصد را در نظر داشته باشد و به هیچ سوی دیگری منحرف نشود؛ در غیر این صورت طبیعی است که هرگز به منزل نرسد.

کاکه حسن گیان! گویا هدف از این نامه نگاری ها، فراهم کردن فضا و شرایط لازم برای رفع کدورت و بازگرداندن یکدلی و دوستی بود. اگر چنین است، تخطئه ی طرف مقابل و تیزتر کردن آتش منازعه در همین نامه، جز نبود سیاق و بروز گسستگی، نام و نتیجه ی دیگری می تواند داشته باشد؟ اما علت چیست؟ عرض می کنم:

یک وقت نویسنده موضوعی را که در ذهن دارد، بی هیچ پرده و کنایه ای عنوان می کند و نیازی به تعریض ندارد؛ زیرا هدف دیگری در خلال آن نیست. در این حالت - به طور طبیعی - حاشیه نمی رود، از مسیر بحث منحرف نمی شود و به بیراهه نمی زند (حشو و زاید نمی نویسد) و صد البته نقض غرض نمی کند. در نتیجه، مطلبش سیاق مند است. ممکن است به لحاظ صنایع و آرایه های ادبی ضعیف باشد؛ اما پیوستگی دارد.

یک وقت هم نویسنده ای - به هر دلیل - قصد دارد نکاتی را غیر مستقیم و در پرده القا کند. در این صورت، نوشتارش واجد هسته و پوسته می شود. لذا چنانچه صاحب قلم توانایی کافی داشته، ظرافتهای ادبی را بشناسد، بدیع، معانی و بیان را فراگرفته، لفظ و معنی را بدانها بیاراید، می تواند امیدوار باشد که به مقصودش برسد. وگرنه بروز چنین مشکلاتی که می بینیم، اجتناب ناپذیر است و به اصطلاح اهل قلم "هسته سر از پوسته بیرون زند" و اصل نیت نویسنده - که سعی در پنهان کردنش داشته - خودمایی می کند.

حال اجازه بدهید درباره ی اصل موضوع (داوری و وساطت) - که می فرمایید از آن استقبال می کنید - به عرض برسانم: به استناد به همین نامه ی اخیرتان، اولاً احاله به محال کرده اید و در ثانی سخت خلط مبحث دارد. چگونه؟ باز عرض می کنم:

می فرمایید: داوری باید توسط علمای اسلامی دارای احاطه به علم قضا انجام گیرد. از سوی دیگر بی گفتگو پیداست که بررسی آثار کاکه نه همه دایجاب می کند که داور کُردی بداند؛ پس غیر کُرد حذف می شود؛ فارسی بداند؛ پس کُرد غیر ایرانی خط می خورد و می ماند جمع محدودی که کم و بیش خود می شناسید. حال اگر پیرسم خود شما چند نفر واجد این شرایط (محیط بر علم قضا و ...) سراغ دارید؟ و از جمله، افرادی

که در نامه ی اولتان نام برده اید ، حائز آن هستند ؟ جوابتان مثبت خواهد بود ؟ اگر نه - که قطعاً نه - جمله ی بلند و شعاری « داوری کلیه علما و آگاهان متعهد به اصول و موازین دینی و آشنا به کتاب و سنت در سراسر ایران و حتی خارج از ایران را قبول داشته ، در حضور آنها و در ملاء عام و با ضبط ویدئویی ، حاضر به مناظره و مباحثه در خصوص موارد مختلف فیه هستیم و در نهایت قضاوت آنان را قبول می نمایم . » نزد اهل خرد چه معنی دارد ؟

و اما خلط مبحث : جلسه ی داوری دستورش چیست ؟ تحقیق در انطباق یا عدم انطباق هر یک از مواضع با آنچه از کاک نه حمه د در اختیار دارید ؟ یا بررسی موارد انحراف آن مرحوم از کتاب و سنت ؟

اگر اولی است و بینی و بین الله قصد دیگری در پرده نیست ، بگذریم از هر آنچه گذشت . اکنون چرا تسلیم به حکم عقل سلیم نباشیم و موضوعی چنین روشن را چنان دشوار کنیم ؟ بدیهی است که هر انسان کرد زبان ، باسواد فارسی در حد متوسط ، می تواند روح مطلب آن شادروان را درک کند و پس از استماع سخن دو طرف ، میزان پابندی طرفین بدان را دریابد . این نکته را بنده هم دریافته ام که سخن کاک نه حمه د - صرف نظر از صحت و سقم - سهل و ممتنع است و درک آن چندان هم دشوار نیست .

وچنانچه دومی است - که البته برخی جملات نامه و بعضی استنادات به عبارات ایشان چنین دلالت دارد - این که بسیار خوب است و می تواند انعطاف پذیری ، پرهیز از انجاماد فکری و بالندگی را نشان دهد ؛ که به باور این بنده مهمترین شرط ادامه ی حیات یک جریان فکری است . اما در این صورت مرحوم کاک نه حمه د برای شما در حکم افرادی چون سید جمال ، شیخ محمد عبده ، سید قطب و ... در می آید .

مجلسی را یادآوری کنم که شما هم بودید : سال ۶۹ ، تهران ، منزل بنده ؛ که **خالو نه حمه د** برای مرخصی آمده بودند و جمعی ۵ نفره^۱ از شاگردان ایشان و سرشناسان مکتب حضور داشتند . بحث برداشتن ابروی خانمها و حکمی را که مکتب در غیاب ایشان

۱ - اسامی آقایان به ترتیب الفبا عبارت است از : حسن امینی ، عزیز امینی ، امیر عیبدی نیا ، روانشاد فاروق

فرساد و سعدی قریشی . بنده هم به عنوان میزبان و در جلسه حضور داشتم .

صادر کرده بود پیش آمد : " هر زنی که ابرو بردارد ، ملعون است ! " . البته این فتوا - به زعم آقایان - با استناد به احادیث صادر شده بود . به خاطر دارید که ایشان چند جمله بیشتر نگفت : " برادرانم ! شما که تا این اندازه از قرآن بی اطلاعید ، چگونه جرأت می کنید طرف حدیث بروید ؟ ماصدق ملعون را در قرآن ببینید ! حتی جانی و زانی ملعون نیستند . حال چگونه پیامبرش (ص) برای برداشتن چند موی زائد چنین حکمی صادر می کند ؟ ! "

اطلاع دارید ، در پی مواردی از این دست بود که کُلّاً اجتهاد ، فتوا به کتاب و سنت و استناد به روایات را برای شاگردانش ممنوع کرد .

اکنون ، شما در نامه تان - با شهادت تمام - کتاب و سنت را از ارکان و مبانی داوری دانسته و نقل و تفسیر می کنید ! عرض کردم این به باور من نقطه ی قوت است ؛ به شرطی که تابع استراتژی هسته و پوسته نباشد . توجه داشته باشید خلط ذو مفهوم " مبانی اعتقادی " و " مصالح سیاسی " هرگز نیک فرجام نبوده است ؛ آن هم در شرایط امروز که سیاست از تکنولوژی هم پیشرفته تر و پیچیده تر است و اگر بپذیریم که با رویکرد غالب ، یکی از ابزارهای آن تلون است ، مسلماً تنها ابزار نیست . آنچه در جای جای نامه ی شما به چشم می خورد ، نوعی سیاسی نگری جهان سوّمی است ؛ آن هم به صورتی ابتدایی و ناشیانه .

اینک می خواهم مطلبی را هم با امضا کنندگان نامه ی دوّم در میان بگذارم :
اولاً ، سلام و ادب و احترام مرا پذیرا باشید و در ثانی برادران ! در آن پاراگراف آخر ، شما کاکه چه سه ن را ذم تحت المدح کرده اید و ارج و اعتبار ایشان را نه بالذات که عرضی و بسته به آن دوجمله ی کاکه نه همه د دانسته اید . این به جای خود ؛ نکته ی مهمتر آنکه : اکنون که تا این اندازه قضاوت آن روانشاد برای شما مناط اعتبار است و - به آرزوی من - در این ادعا صادقید ، توصیه می کنم یک بار دیگر به دست نوشته ها و نوارهای صوتی و تصویری ایشان مراجعه کنید ؛ آنگاه تا دیر نشده و دست اجل دفتر حیاتتان را نبسته ، افرادی را که بسیار بیش از کاکه چه سه ن ستوده و اوج علاقه و اعتماد خویش را نسبت به آنان ابراز داشته است ، دریابید . واگر نه ! چه بگویم جز " فاعتبروا یا اولی الابصار ! "

پایان سخن :

بنا بر آنچه به عرض رسید ، اکنون بر این باورم که انگیزه و حس و حال حقیر ، با برنامه های شما قابل جمع نیست . اینهمه بر شورایی بودن امورتان تأکید می کنید و دوستان و برادران همین چند صباح گذشته تان را - که شما را وقتی غریب بودید پذیرفتند و تکریم کردند - زیر تازیانه ی سخره و تشر می گیرید که شورایشان پوشالی است ؛ اما خود در دو نامه ای که برای من می فرستید زیر یک نام (عمر محمد امینی) دو امضای کاملاً متفاوت می گذارید !

از داد و وداد آنهمه گفتند و نکردند یا ربّ چقدر فاصله ی دست و زبان است
لذا بدینوسیله عقیم ماندن تلاش خود را اعلام داشته ، رونوشتی از مکاتبات را به کاکه
فؤاد و کاکه سعدی می دهم و همه را به خدای متعال می سپارم .

سعادت‌مند باشید : ماجد